

آثار و پیامدهای مناسبات خصمانه سیاسی - مذهبی سربداران و آل کرت

مریم محمدی^۱

مصطفی لعل شاطری^۲

چکیده

قیام سربداران خراسان را از نظر تاریخی، می‌توان مهم‌ترین نهضت مذهبی و آزادی بخش ایران در دوران فترت به شمار آورد که تأثیر حتمی در جنبش‌های دیگر نیز داشت. خراسان بزرگ، محل شکل‌گیری حکومت‌های محلی سربداران، طغایموریه، آل کرت و جانی قربانی بود که بنا به دلایل و عوامل مختلف، درگیری‌ها، تنش‌های سیاسی و گاه روابط دوستانه‌ی کم‌رنگی داشتند. سربداران از درون مردم جوشیدند و با اتکاء به نیروی مردم و تشیع اثنی‌عشری سیاست منطقه را تحت نفوذ خود قرار دادند. در این بین حکومت سنی مذهب آل کرت نیز جهت کسب قدرت سیاسی به تکاپو برخاسته بود. منظر انتخابی پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی، پاسخ به این پرسش است که مناسبات غالباً خصمانه مذهبی - سیاسی سربداران و آل کرت چه آثار و پیامدهایی را به دنبال داشت؟ در این راستا، نوشتار حاضر با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی بر آن است تا نشان دهد که این مناسبات خصمانه در نهایت منجر به ضعف و در نتیجه زوال و سقوط این دو حکومت گردید. از سویی آشفتگی اوضاع اقتصادی و اجتماعی، عدم تحقق وحدت سیاسی و تأخیر در شکل‌گیری دولتی شیعی فراگیر در ایران از پیامدهای قطعی جدال‌های سیاسی - مذهبی این حکومت‌ها بود که نهایتاً زمینه برای ورود امیر تیمور گورکانی به خراسان و تحقق شکل‌گیری حکومتی متمرکز هر چند مستعجل در ایران، آن هم با اتکاء به یک یورش خارجی فراهم شد.

واژگان کلیدی: سربداران، آل کرت، خراسان، مناسبات.

۱. دانشگاه فردوسی مشهد

۲. دانشگاه فردوسی مشهد

۱- مقدمه

یکی از ویژگی‌های تاریخ سیاسی ایران در قرن هشتم هجری قمری یا در حد فاصل زوال ایلخانان تا روی کار آمدن تیموریان، وجود سلسله‌های محلی متعددی است که در چهار گوشه‌ی ایران تشکیل شدند. در این میان در شرق ایران و در خراسان، در کنار قدرت نمایی‌های آل‌کرت، طغاتی‌مور و جانی قربانی‌ها، حکومت سربداران با به قدرت رسیدن، که از جانب شمال با حکومت طغاتی‌موریه با مرکزیت استرآباد همجوار بودند. سربداران اگرچه از جهت وسعت مملکت و قدرت و دوام دولت و عظمت آثار مقام شامخی نداشتند، اما از یک نظر در تاریخ ایران قبل از تشکیل سلسله‌ی صفویه اعتباری خاص یافتند؛ مذهب تشیع اثنی‌عشری که با اتکاء بر این مذهب به صورت یک ایدئولوژی حاکمیت توانستند قیام خود را در جامعه هدایت کرده و در خلال نیم قرن، بعد انقلابی آن را به بار بنشانند و باعث گسترش و نفوذ آن در سایر نواحی گردند. با این حال مسائل ارضی و گسترش قلمرو، بویژه رقابت بر سر تصرف خراسان، تفاوت و تباین مذهبی و همچنین رهایی سراسر خراسان از زیر یوغ مغولان از جانب سربداران، برخورد و تنش‌هایی را بین طرفین گریز ناپذیر می‌ساخت. آل‌کرت نیز در تاریخ علاوه بر استحکام قلاع، به فرصت‌طلبی و پیمان شکنی نیز مشهور بودند، تا جایی که دو تن از امرای بزرگ و شورشگر عصر ایلخانی یعنی امیر نوروز و امیرچوپان را با خدعه و نیرنگ به قتل و تحویل ایلخانان دادند. هرچند تحقیقاتی اندک درباره روابط سربداران با سایر قدرت‌های همجوار صورت پذیرفته است، این مقاله بر آن است تا زوایای پنهان و آشکار مناسبات این دو حکومت محلی را بررسی و تحلیل نماید. از این رو در ابتدا به بیان کلیاتی در باب قدرت‌گیری سربداران و آل‌کرت و سپس زمینه‌ها و آغاز مناسبات سیاسی، مذهبی به ویژه عوامل و نتایج جنگ زاوه و سرانجام به پیامدهای این مناسبات پرداخته خواهد شد.

۲- قدرت‌گیری سربداران و آل‌کرت

۱-۲- سربداران

سربداران پس از سقوط ایلخانان، در ۷۳۷ هـ. ق در روستای باشتین سبزواری به قدرت رسیدند. باشتین قریه‌ای از قریه بیهق بود که خواجه‌ای ملقب و موسوم به شهاب‌الدین فضل‌الله که نسبش از جانب پدر به امام حسین(ع) و از طرف مادر به یحیی بن خالد برمکی می‌رسید،

در آن جا صاحب نفوذ بود (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/۴۴۹۳؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۳۵۳). شهاب‌الدین فضل‌الله پنج پسر به ترتیب: امین‌الدین، عبدالرزاق، وجیه‌الدین، نصرالله و شمس‌الدین فضل‌الله داشت. پس از مرگ ابوسعید ایلخان و رفتار مشهور و معروف ایلچیان علاءالدین محمدوزیر خراسان در باشتین، که به قتل ایلچیان منجر گردید، علاءالدین محمد، جهت دستگیری عاملان قتل یعنی حسن حمزه و حسین حمزه، بیش از پنجاه سپاهی را به باشتین اعزام نمود. مقارن این حوادث عبدالرزاق، فرزند شهاب‌الدین فضل‌الله، که کارگزار مالیاتی سلطان ابوسعید در کرمان بود به باشتین مراجعت کرد و رهبری مردم، علیه قوای علاءالدین محمد را بر عهده گرفت. وی در رویارویی با قوای علاءالدین محمد پیروز شده و با گردآوری مردم روستا اعلام کرد که «فتنه عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما مساهله کنیم کشته شویم و بمردی سر خود بردار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی به قتل رسیدن» (همان، ۳۵۷؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/۴۴۹۵). بدین جهت ملقب به «سربدار» شدند.^۱

در همین رابطه، برخی مؤرخان گزارش می‌دهند که امیر عبدالرزاق، یکی از کارگزاران حکومتی را که به احتمال مامور مالیاتی بود، در روستای باشتین، به قتل رساند و برای فرار از مجازات، قیامی را سامان دید. ایلخانان با وضع مالیات‌های متنوع، با نام و نشان مختلف و گاه بدون نظارت مرکزی و مدیریت سنجیده، بار گرانی بر دوش مردم قرار دادند. عاملان دیوانی و مامورین دولت، هر سال به بهانه‌ای و ترفندی، مالیات‌های تازه از مردم می‌گرفتند. از آن جا که این عاملان در کارشان آزاد بودند، اگرچه اخذ مالیات، محدود به خراسان نبود، اما خراسان بیش از سایر ولایات، محل غارت بود؛ چرا که به ایالت‌های سرحدی که اغلب تحت حکومت جانشین ایلخان وقت قرار می‌گرفت، اختیارات بیشتری در امر مصرف درآمد مالیاتی داده می‌شد (حقیقت، ۱۳۷۴: ۷۵؛ روحانی، ۱۳۶۸: ۹۷). به همین دلیل عبدالرزاق، گروهی از جوانان را اطراف خود جمع کرد که ضمن پذیرش سرداری وی در دوازدهم شعبان ۷۳۷ هـ. ق اعلام کردند: «اگر خدا ما را توفیق دهد رفع ظلم و دفع ظالمان کنیم و آلا سر خود بر دار اختیار کنیم

۱. اغلب بر این باورند که وجه تسمیه‌ی «سربدار» از همین کلام و شعار عبدالرزاق بر سر زبان‌ها افتاد و او و پیروانش به «سربداران» معروف گشتند (آژند، ۱۳۶۳: ۱۳۴؛ حقیقت، ۱۳۷۴: ۲۴۳).

و تحمل جور و ستم نداریم» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱ / ۸۱؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۸/۲؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۷۶).

در کنار امیر عبدالرزاق رهبر نظامی سربداران، یکی از شیوخ صوفیه‌ی مازندران به نام شیخ خلیفه، به عنوان رهبر فکری سربداران، در صحنه حیات سیاسی این حکومت مطرح می‌گردد «شیخ و مقتدای ایشان آن بود که در ممالک مازندران درویشی پاکیزه روزگار بود شیخ خلیفه نام» (همان، ۱۷۴). شیخ خلیفه از جوانی به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و قرآن را حفظ کرد و در تفسیر و تاویل آیات، تعمق و تفکر نمود. سپس ترک تحصیل کرده، به آمل نزد شیخ بالوی آملی از مشایخ معروف آن عصر رفته، مرید وی شد. از آنجا، نزد شیخ علاءالدوله سمنانی^۱ رفت. روزی شیخ علاءالدوله از وی پرسید: «به کدام مذهب از مذاهب اربعه مقیدی؟ گفت: ای شیخ آنچه من می‌طلبم از این مذاهب بالاتر است». شیخ علاءالدوله، دواتی را که در کنارش بود محکم بر سر شیخ خلیفه زد. بعد از آن، شیخ خلیفه از سمنان به بحرآباد^۲ نزد خواجه غیاث‌الدین هبه‌الله حموی رفت، ولی چون مقصود خود را نزد وی نیافت به سبزوار از کانون‌های مهم تشیع آمده، در مسجدی ساکن گشت. قرآن را با صدای بلند تلاوت می‌کرد و به عبادت می‌پرداخت. بنابراین عده‌ی زیادی مرید و معتقد به وی شدند. اما فقها و طرفداران حکومت، او را انکار و از نشستن در مسجد منع و گفتار و رفتار وی را به ابوسعید ایلخان گزارش و خواستار قتل وی شدند. ابوسعید در پاسخ گفت: «من دست به خون درویشان نمی‌آلایم، حکام خراسان به موجب شرع شریف عمل نمایند». در پی این فرمان، در بیست و دوم ربیع الاول ۷۳۶ هـ. ق. شیخ خلیفه را در مسجد سبزوار حلق آویز یافتند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/ ۴۴۹۹ - ۴۵۰۰؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/ ۳۵۸ - ۳۵۹؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۷۵). طبیعی بود که این قتل می‌توانسته مریدان بی‌شمار شیخ خلیفه را برای حرکتی سیاسی که مدتی بعد در باشتین، آغاز شد، بسیج کرده باشد.

پس از قتل شیخ خلیفه، نهضتی که او برپا کرده بود، ادامه یافت. یکی از مریدان و شاگردان او به نام شیخ حسن جوری، راه شیخ را دنبال کرد و تلاش‌های او را به ثمر رسانید.

۱. شیخ رکن‌الدین ابوالمکارم احمدبن محمدبن احمد بیابانکی سمنانی ملقب به علاءالدوله، یکی از درخشان‌ترین

چهره‌های رهبران فکری ایران در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری

۲. از قراء جویین

شیخ حسن در قریه جور از قرای نیشابور به دنیا آمد و در آن مکان به تحصیل علوم دینی پرداخت تا این که آوازه‌ی وعظ و بیان و تبلیغ شیخ خلیفه را شنید و از مریدان خاص شیخ خلیفه گشت. چون شیخ خلیفه کشته شد، مریدان او به دور شیخ حسن جمع شدند و از او خواستند تا با قبول جانشینی مرادش، راه او را دنبال نماید. (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۱۰؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۶۹/۳؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۵۹/۳). در سال ۷۶۶ هـ. ق. خواجه‌علی مؤید، که به ظاهر درویش و در معنی از مخالفان این جماعت بود، در سبزوار به قدرت رسید و هنگامی که امیر تیمور گورکانی به خراسان آمد (۷۸۳ هـ. ق.)، خواجه‌علی به استقبال وی رفت و در حدود نیشابور به لشکر تیمور پیوست (شامی، ۱۳۶۳: ۸۵؛ یزدی، ۱۳۳۶: ۲۳۸/۱؛ ابن‌عربشاه، ۱۳۷۰: ۳۰). وی در تمامی یورش‌ها در خدمت تیمور بود، تا این که در ۷۸۸ هـ. ق. «در خرم‌آباد لرستان زخمی خورده بدان درگذشت و آن فرقه بدو منتهی شدند» (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۲۱؛ دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۱۷؛ راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۲۰؛ عبداللطیف قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۰۲). نکته‌ی مهمی که باید بدان اشاره نمود، ساختار قدرت در نهضت سرداران است. در حالی که مؤسسان سلسله‌های محلی در خراسان و حتی سایر نقاط ایران، بیشتر به اصل و تبار چنگیزی و یا وابستگی‌های سیاسی و حتی خویشاوندی خود به ایلخانان، تکیه داشتند، مبنای قدرت سرداران سبزوار، آیین تشیع اثنی‌عشری بود. قلمرو حکومتی که سرداران ایجاد کردند، با سایر نظام‌ها متفاوت بود و در واقع از نظام سلطنتی در آن خبری نبود؛ بلکه حکومت و قلمروی بدون شاه بود. به عبارت دیگر، ساخت سیاسی و درونی دولت سرداران به گونه‌ای بود که ایجاد نوعی سلسله مراتب شاهنشاهی را ایجاب نمی‌کرد؛ چرا که از هر قشری در این قیام شرکت داشتند و همه خود را در قدرت شریک می‌دانستند (تتوی، ۱۳۸۲: ۴۶۱۷/۷؛ تاریخ کمبریج، ۱۳۷۹: ۲۷؛ آژند، ۱۳۶۳: ۱۵۸).

پطروشفسکی، نهضت سرداران را، یک نهضت اصلاحی با جهت‌گیری اجتماعی به شمار آورده که ویژگی بارز آن، مبارزه‌ی طبقاتی بود و در آن اعتقاد به مهدویت و نیز تلاش برای ایجاد نظام الهی، مشخصه‌های کم اهمیت بودند (پطروشفسکی، ۱۳۵۱: ۹۸). برای مثال برخی مؤرخان به دوران خواجه شمس‌الدین‌علی اشاره می‌کنند که وضع معیشت عمومی قلمرو خویش و خزانه‌ی دولت را بهبود بخشید و در امر گسترش عدالت و عدم تبعیض در بین رعایا، سختگیری به عمل آورد (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۶/۵؛ عبداللطیف قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۹۷).

همچنین باید یادآور شد که، چنانچه سربداران به فکر قدرت موروثی هم بودند، حکومت‌های کوتاه مدت و مستعجل چند ماهه و چند ساله و اختلافات داخلی، فرصت تکاپو در این عرصه را از آنان سلب می‌کرد.

۲-۲- آل کرت

آل کرت، دسته ای از فرمانروایان محلی بودند که از نیمه‌ی اول قرن هفتم هجری تا اواخر قرن هشتم هجری در شرق ایران قدرت داشتند. آنان در مقام فرودستان و تابعان مغول و ایلخانان، از پایتخت خود، هرات تا بلخ و سیستان و از سوی دیگر در شرق تا نواحی سند، حکومت کردند. این گونه به نظر می‌رسد که نسب ملوک کرت به سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی، می‌رسد. مؤید این سخن این که، در مثنوی ربیعی پسر قاضی فوشنجی، در مدح ملک فخرالدین آمده:

قاعده دوده سنجر توئی واسطه ملک سکندر توئی
دوده سنجر ز تو خواهد نوید ملک سکندر به تو دارد امید

(خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۳۶۷؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴/۳۶۸۶)

اولین امیری که در حکومت آل کرت، نام وی مطرح می‌گردد، ملک رکن‌الدین فرزند عزالدین عمر مرغنی است. عزالدین وزیر و نایب کل سلطان غیاث‌الدین محمدسام غوری^۱ (۵۵۸ - ۵۹۹ هـ. ق) بود. عزالدین از طرف سلطان، حکومت قلعه‌ی «خیسار»^۲، «را که حصار محکم است و مقام ملوک کرت بوده است» (حافظ ابرو، ۱۳۴۹: ۳۸) به برادرش، تاج‌الدین عثمان مرغنی داد. بعد از فوت تاج‌الدین عثمان، کوتوالی قلعه‌ی خیسار و حکومت بعضی از بلاد غور از طرف سلطان غیاث‌الدین، به ملک رکن‌الدین رسید (هروی، ۱۳۸۱: ۲۶). ملک رکن‌الدین،

۱. سلاطین و امراء غوری که همواره بر ناحیه‌ی کوهستانی غور (مابین هرات و غزنه) حکومت داشته اند، با حمله‌ی سلطان محمود غزنوی به قلمروشان، حدود یک قرن و نیم (۴۰۱-۵۴۳ هـ. ق) خراجگزار غزنویان بودند. اما در سال ۵۴۳ هـ. ق با تسلط بر غزنه، توسط سیف‌الدین سوری به استقلال رسیدند. اوج قدرت سیاسی و نظامی آن‌ها مربوط به دوران سلطان غیاث‌الدین محمد و سلطان شهاب‌الدین محمد است. با مرگ شهاب‌الدین محمد در سال ۶۰۲ هـ. ق متصرفات غوریان به دست خوارزمشاهیان افتاد.

۲. از قلاع سرحدی غرjestان، واقع در شرق هرات و جنوب مرورود

بواسطه‌ی ازدواج با دختر سلطان غیاث‌الدین، اعتباری مخصوص به هم رساند و دخترزاده‌ی خود شمس‌الدین محمد کرت را ولیعهد خود قرار داد. نقل است زمانی که چنگیزخان، خراسان را تصرف کرد، ملک رکن‌الدین، حاکم قلعه‌ی خیسا و ولایت غور بود (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۳۶۸). چنگیز نیز حصانت قلعه‌ی خیسا و ولایت غور را به موجب یرلیغ ذیل، به او سپرد: «ملک رکن‌الدین بداند که منهیان و مخبران اطراف به سمع مبارک ما چنین رسانیدند که پیوسته به متابعت ما کمر نیک خدمتی بر میان بسته است و در وقت ذهاب و ایاب در نواحی غور و آن حدود چشم و خدام و عساکر ما از خدام و متعلقان او ایمن و سالم بوده اند و این معنی بر حضرت علیای ما پسندیده افتاد» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴/۳۶۸۸؛ هروی، ۱۳۸۱: ۳۷).

در سال ۶۴۳ هـ. ق. ملک رکن‌الدین، شمس‌الدین محمد را جایگزین خود کرد و شمس‌الدین محمد در حقیقت، سرسلسله‌ی آل کرت به شمار می‌رود (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۴۳). ملک شمس‌الدین در ۶۴۴ هـ. ق. به اردوی منگوقاآن راه یافت و در جنگ با دشمنان منگوقاآن، بسیاری را به قتل رساند. به همین دلیل امارت هرات، غور، غرجستان، اسفزار، فراه و سیستان را از طرف منگوقاآن دریافت کرد (هروی، ۱۳۸۱: ۴۱؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۳۶۸). بعد از ملک شمس‌الدین، پسرش ملک رکن‌الدین که به «ملک شمس‌الدین کهین» مشهور است، با حکم اباقخان در هرات به قدرت رسید (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴/۳۶۹۵). ملک شمس‌الدین کهین، بعد از فوت اباقا و به دلیل کشتن یکی از امیران مخالف ارغون خان، تا ۷۰۵ هـ. ق. زیر نظر امیرنوروز^۱، در قلعه‌ی خیسا باقی ماند و نزد هیچ پادشاهی نرفت، تا وفات یافت. در این زمان، امارت حوزه‌ی حکومتی آل کرت در حقیقت با ملک فخرالدین، فرزند وی بود (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۳۷۰؛ هروی، ۱۳۸۱: ۱۰۹).

پس از ملک شمس‌الدین کهین، فرزندش ملک فخرالدین که بسیار مورد توجه امیرنوروز بود، رسماً قدرت گرفت. وی به مدت یک سال، حکومت کرد و در ۷۰۶ هـ. ق. درگذشت. از حوادث مهم دوره‌ی وی، می‌توان به کشته شدن امیر نوروز اشاره کرد؛ به این ترتیب که امیر نوروز به دلیل اختلافاتی که با غازان خان پیدا کرده بود، به ملک فخرالدین پناه جست، ولی فخرالدین وی را دستگیر کرده، به ماموران غازان خان تحویل داد و آن‌ها وی را در

۱. فرزند ارغون آقا و فرمانده سپاه مغول در خراسان

۶۹۶ هـ. ق کشتند (همان، ۱۰۱). در ۷۰۶ هـ. ق بعد از فوت ملک فخرالدین، برادرش «ملک غیاث‌الدین بن ملک شمس‌الدین کهن» به فرمان اولجایتو در هرات به تخت نشست (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴/۳۷۰۶). در همین زمان، امیرچوپان، مقتدرترین امیر عصر ابوسعید ایلخانی، به دلیل تنش‌ها در دربار ایلخان، به غیاث‌الدین پناه برد و با تباری آل کرت و ایلخان و ناجوانمردانه، در دربار آل کرت، به قتل رسید (همان، ۳۷۰۷).

بعد از مرگ ملک غیاث‌الدین، حکومت آل کرت به ترتیب به سه پسرش، ملک شمس‌الدین محمد (۷۲۹ - ۷۳۰ هـ. ق)، ملک حافظ (۷۳۰ - ۷۳۲ هـ. ق) و ملک معزالدین حسین (۷۳۲ - ۷۷۱ هـ. ق) رسید. ملک معزالدین مشهورترین و بزرگ‌ترین حاکم آل کرت است که پس از برادرش، ملک حافظ، در ۷۳۲ هـ. ق به حکم یرلیغ سلطان ابوسعید، در هرات، به تخت نشست (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۳۲۰؛ ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۴۳۳/۱؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۵/۲). جلوس وی با ظهور جنبش سربداران در سبزواری و بسط دامنه‌ی استیلای ایشان بر خراسان، مقارن شد. وی بعدها در کشمکش‌های قدرت طلبانه‌ی خراسان فعالانه شرکت کرد. بعد از فوت ملک معزالدین در ۷۷۱ هـ. ق فرزندش ملک غیاث‌الدین پیرعلی به حکومت رسید و او آخرین فرد این خاندان است که در ۷۸۵ هـ. ق به دستور امیر تیمور به قتل رسید و بدین ترتیب، سلسله‌ی آل کرت منقرض گردید (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۴۵؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۴۴/۲). در یک جمع بندی کلی حکومت آل کرت که دارای اقتدار نسبی بود، در همسایگی خود با حکومت سربداران، از جهات بسیار از جمله ساختار قدرت، مشروعیت، مذهب و غیره تفاوت‌ها و تمایزات آشکاری داشت که این امر زمینه‌های تنش را فراهم می‌آورد.

۳ - جنگ زاوه

به دنبال افزایش دامنه‌ی نفوذ سربداران در خراسان و به طور مشخص، بعد از تصرف سبزواری و نیشابور، تسخیر تمام مملکت خراسان در نظر امیر مسعود و شیخ حسن جوری، سهل و آسان آمد و قصد تصرف هرات، مقر حکومت ملک معزالدین حسین کرت را نمودند. از سوی دیگر سربداران، بعد از پیروزی بر امرای طغاتی‌موریه در ۷۴۱ هـ. ق و با تصرف سمنان، همسایه‌ی آل چوپان سنی مذهب شدند. امیر مسعود به رغم مخالفت شیخیان، شیخ حسن کوچک چوپانی را به رسمیت شناخت (تاریخ کمبریج، ۱۳۷۹: ۳۵). هم چنین، وی در سال

۷۴۳ هـ. ق سکه‌هایی که با نام سلیمان، ایلخان تحت‌الحمایه‌ی چوپانیان، در خراسان و ایالات مجاور آن در جاجرم، جرجان، دامغان و سمنان ضرب شده بود، را به رسمیت شناخت، که می‌توان آن را کوششی از جانب سرداران برای اتحاد با چوپانیان در نظر گرفت (اسمیت، ۱۳۶۱: ۷۳).

سرداران با به رسمیت شناختن شیخ حسن کوچک با خطر واقعی آل کرت مواجه شدند؛ چرا که پدر شیخ حسن کوچک (امیر چوپان) در ایامی که از نزد ابوسعید فرار کرده و به آل کرت پناه برده بود، به دست آنان کشته شده بود (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۷۰۷/۴). علاوه بر این ملک معزالدین حسین از متحدان طغاتی‌مور به شمار می‌رفت و بدین واسطه، سرداران تلاش کردند تا این خطر را با وارد آوردن ضربه‌ای بازدارنده از سر خود رد کنند. بنابراین لشکری در حدود ده هزار نفر فراهم آورده عازم فتح هرات شدند. ملک معزالدین حسین نیز سپاه بزرگی از «غور و غرجه و بلوچ و خلیج و تگودری و سنجری از دور و نزدیک و ترک و تاجیک» آماده کرده، به استقبال سپاه سرداری رفت (حافظ ابرو، ۱۳۸۹: ۱۷۳؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۳۹/۱؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۰/۳؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲۱۴).

در دو فرسخی زاوه^۱، بین دو سپاه جنگ سختی صورت گرفت و در آغاز سرداران غالب آمده، بسیاری از هرویان کشته و مجروح شدند. لشکر ملک حسین، در آستانه‌ی شکست قرار گرفته بود، عده‌ای از سپاهیان در حال فرار بودند که وی تدبیری اندیشید. دستور داد، علم‌ها برپا کردند و نقاره‌ها به صدا درآوردند و گفت: «یکبار دیگر حمله کنیم، شاید که خدای تعالی نصرت دهد.» بعد از این، سیصد تن نزد ملک حسین آمدند، جنگ بار دیگر شدت گرفت. در این اثنا، شخصی به نام نصرالله جوینی، زخمی مهلک بر شیخ حسن جوری وارد و او را کشت. شیخ حسن به امیر مسعود گفته بود: «اگر من کشته شوم زنهار در معرکه توقف ننمائی و بجانب سبزواری توجه فرمائی.» (همان، ۲۱۵؛ دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۱۰؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۴۳/۱؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۰/۳؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۴۴/۲).

۱. «مرکز جلگه قرائی است که بتربت حیدریه معروف است این شهر تا زمان مغول‌ها و چندی بعد از آن به همین اسم زاوه نامیده میشد بمناسبت اینکه مدفن قطب‌الدین حیدر (متوفی ۶۱۸) که از بزرگان عرفا و متصوفین است و جماعت حیدریان باو منسوب بوده اند در این شهر واقع شده زاوه را بنام آرامگاه او تربت حیدریه نامیدند و فعلا زاوه اسم ناحیه کوچکی است که بشهر تربت متصل است.» (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: تعلیقات ۳/۳۱۲)

امیر مسعود، بعد از دادن تلفات بسیار، منهزم و به جانب سبزواری مراجعت کرد و این حادثه، در سیزدهم صفر ۷۴۳ هـ. ق بود (حافظ ابرو، ۱۳۸۹: ۱۷۷؛ ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۴۳۶/۱). ابن‌یمین شاعر معروف، که خود در رکاب سربداران و شاهد عینی نبرد زاوه بوده است، تاریخ دقیق نبرد را این‌گونه بیان می‌کند:

«در هفتصد و چهل و سه از سال	افزوده صفر بر ده—م روز
مسعود و ملک قتال کردند	گردان ملک شدند پی—روز
در خطه خواف گشت واقع	این فتنه جانگداز دل—سوز»

(ابن‌یمین، ۱۳۴۴: ۵۷۰).

شکست سربداران از آل‌کرت در جنگ زاوه و کشته شدن شیخ حسن جوری، زمینه حمله طغاتی‌موریان به متصرفات سربداری را فراهم ساخت و به دنبال همین تجاوزات، امیر مسعود در تعقیب طغاتی‌مورخان در سال ۷۴۵ هـ. ق در مازندران به قتل رسید (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۱۱؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۷۱/۱). ملک معزالدین حسین کرت هم، بعد از این جنگ، گرفتار حمله و هجوم امیر قزغن از امرای اروغ چنگیز خانی شد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۸۲/۳). مناسبات سیاسی، مذهبی سربداران و آل‌کرت پس از جنگ زاوه کماکان به صورت کمرنگی ادامه یافت. خواجه شمس‌الدین علی سربداری که در ۷۴۹ هـ. ق قدرت را به دست گرفت، به غایت شجاع و زیرک و با کیاست و سیاست بود و ظاهر شریعت را تا آن مرتبه رعایت می‌نمود که «خوردن بنگ و شراب از قلمرو خویش بالکلیه برانداخت و قرب پانصد زن فاحشه دفین مطهوره‌ی خاک ساخت» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۶/۵).

امیر ارغون شاه جانی قربانی در ابیورد و ملک معزالدین حسین کرت در هرات، از وی خائف بودند. در آن زمان کوتوال قلعه‌ی طوس به نام امیرعلی رمضان، دم از استقلال می‌زد. خواجه شمس‌الدین بدان منطقه لشکر کشیده، قلعه را محاصره کرد و نزدیک بود که آن را فتح کند، ولی وقتی شنید ملک حسین کرت در «فراه جرد»^۱ اردو زده، دست از محاصره برداشت. وی در چند مرحله به جانب ملک حسین رفت، ولی ملک نیز از فراه جرد پیش تر نرفت. نهایتاً ملک به جانب هرات رفته، خواجه شمس‌الدین علی به مملکت خود بازگشت (همان). یکی دیگر

۱. در نزدیکی نیشابور.

از امیران قدرتمند سردار، خواجه یحیی کرابی بود. توسعه و پیشرفت قدرت نظامی سرداران، در دوره‌ی وی قابل توجه است، به گونه‌ای که، طغاتی‌مورخان را در سال ۷۵۴ هـ. ق. به قتل رساندند. (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۱۷۹؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۵۲/۱؛ راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۱۱) افزایش قدرت سرداران در این دوران، باعث شد که مخالفین آن‌ها، بویژه حکام آل کرت، خیال تجاوز به حیطة‌ی آنان را در سر نیروارند.

آخرین فرد قدرتمندی که به سرداری سرداران رسید، خواجه‌علی مؤید بود که در پ ۷۶۶ هـ. ق. در سبزواری به تخت نشست. به تخت نشستن وی، از طریق ائتلاف با یکی از شیخیان، به نام «درویش عزیز» بود. چنان که این ائتلاف، شباهت چشمگیری با زمان وجیه‌الدین مسعود و شیخ حسن جوری پیدا کرد. این حکومت مشترک همانند مورد اول، شروع خوبی داشت و مدت نه ماه به درازا کشید. با این که خواجه‌علی مؤید، تلاش کرد تا شیعه را در حد مذهب رسمی دولت ارتقاء دهد، ولی در برابر بعضی از اعتقادات مورد نظر درویش عزیز در زمینه‌ی دولت تندروی شیعی و تئوکراتیک، پایداری نشان داد. بنابراین به منظور کسب قدرت و برای این که درویش عزیز را از قلمرو حکومتی خود دور کند، وی را به جنگ ملک حسین کرت فرستاد. به گزارش میر خواند اصرار درویش عزیز برای جنگ با آل کرت به جهت انتقام خون شیخ حسن جوری، نیززمینه ساز این مسئله شد (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۲۳/۵) بنابراین به عنوان یک فرماندهی نظامی در راس سپاهی، به جانب نیشابور حرکت کرد، اما در آنجا خواجه تغییر عقیده داده، به سپاهیان‌ش دستور داد که درویش را تنها گذاشته، بازگردند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۶/۳).

با این اقدام، درویش عزیز با مریدان خود که حدود چهارصد نفر بودند، عازم عراق شد. خواجه‌علی به خاطر ترس و توهمی که از درویش داشت، «عیسی ترکمان» و «سیه شیر» را با دو هزار مرد به دنبال وی فرستاد. سپاه سرداران، درویش عزیز را با حدود هفتاد نفر از مریدانش، به قتل رساندند و سر او را نیز به سبزواری آورده، از چهار سو بیاویختند. (تتوی، ۱۳۸۲: ۴۶۳۳/۷؛ عبداللطیف قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۰۱) خواجه‌علی فقط به این امر بسنده نکرد، بلکه تصمیم گرفت که تکلیف خود را با درویشان برای همیشه روشن سازد. تشکیلات و سازمان شان را در هم ریخت و سپس آنان را از سبزواری راند. حتی فراتر از این رفته «فرمود تا مقبره شیخ

خلیفه و شیخ حسن را خراب ساختند و مزبله اهل بازار کردند» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۱۶؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۲۴/۵).

با این سیاست، شیخیان، به چهار گوشه‌ی خراسان رانده شدند. از جمله «درویش امیر کمال‌الدین» و «درویش محمد هندو» که نزد ملک غیاث‌الدین پیر علی‌کرت رفتند. ملک غیاث‌الدین آن دو را، به حراست و فرماندهی قلعه فراه جرد منصوب کرد و پس از تصرف قلعه به دست خواجه علی، آن دو به سبزواری اعزام و در آن جا به دستور وی به قتل رسیدند. (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۱۰۴/۳) نکته‌ای که در این جا قابل ذکر است این که، بعد از جنگ زاوه و کشته شدن شیخ حسن جویری و ایجاد اختلاف و تنش بین دو جناح سربداران و بویژه بعد از قلع و قمع شیخیان توسط خواجه‌علی مؤید، رهبران مذهبی به نحوی رهبران نظامی هم بودند و فرماندهی سپاه را به عهده می‌گرفتند. نمونه‌ی بارز آن «درویش رکن‌الدین» است که در ۷۷۸ هـ. ق. به فارس رفته، از شاه شجاع مظفری استمداد نمود و بعدها با سپاه و نیرویی که شاه شجاع در اختیار وی گذاشت، به جانب خراسان حرکت کرد. در خراسان با اسکندر شیخی فرزند افراسیاب چلاوی که از طرف ملک غیاث‌الدین پیرعلی کرت، حاکم نیشابور بود، متحد شده، عازم فتح سبزواری شد. خواجه‌علی مؤید که یارای مقابله نداشت، به مازندران نزد امیر ولی پسر شیخ‌علی هندو از امرای معتبر طغاتی‌مورخان، پناه برد. درویش رکن‌الدین در سبزواری به تخت نشست و خطبه به نام خود خواند. با یورش خواجه‌علی به همراه امیر ولی به سبزواری (۷۸۰ هـ. ق) درویش رکن‌الدین فرار را بر قرار ترجیح داده و خواجه‌علی بار دیگر در سبزواری به تخت نشست (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۷۲۶/۴؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۶/۳).

ملک غیاث‌الدین پیرعلی، بعد از فوت پدرش ملک حسین، در ۷۷۱ هـ. ق. در هرات به قدرت رسید. در این زمان، خواجه‌علی مؤید در سبزواری در اوج قدرت به سر می‌برد. باحمله و محاصره نیشابور به دست قوای ملک غیاث‌الدین، نیشابوریان از دروازه بیرون آمده در بیرون شهر جنگیدند، پس از چند روز و مشاهده‌ی ناتوانی خود، از پشت دیوار مقاومت خود را ادامه دادند و با طولانی شدن مدت محاصره، نواب ملک صلاح دیدند که به هرات برگردند و سال بعد حمله کنند. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴۵۲/۱) چون بهار فرا رسید، ملک بار دیگر با سپاهی بزرگ روانه‌ی نیشابور شد و بعد از چهل روز جنگ و نزاع، این بار هم ملک غیاث‌الدین بدون فتح نیشابور، به هرات بازگشت. سال دیگر، به نیشابور هجوم بردند و بیشتر از قبل، خرابی به بار

آوردند. «غلات مسلمانان چرانیده، باغات را با زمین هموار کرده، درختان صد ساله را از بیخ برکنند و کاریزها بینباشت.» در این مورد برخی از مورخان، گزارش می‌دهند که ملک غیاث‌الدین به یکی از اهالی نیشابور گفت: «ای مردک بنای مسلمانی بر چند چیز است؟ جواب داد که: به مذهب ملک بر سه چیز: غلات مسلمانان چرانیدن، کاریز را انباشتن، و درختان قدیم و جدید انداختن» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳/۳۷۲۵ - ۳۷۲۶؛ و نیز ر.ک: اسفزاری، ۱۳۳۸: ۳۱/۲، خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۳۸۸؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۴۵۳).

ملک غیاث‌الدین، از این سخن منفعل گشته، به هرات بازگشت. با این وجود، مدتی بعد و در سال ۷۷۷ هـ. ق بار دیگر به نیشابور لشکر کشید. این بار در فتح نیشابور، موفق بود و حکومت آن جا را به امیر اسکندر شیخی فرزند افراسیاب چلاوی، که در این جنگ رشادت زیادی از خود نشان داده بود، سپرد و خود به هرات بازگشت (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴/۳۷۲۵؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۷/۴۷۲۹؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۳۱/۲). ملک غیاث‌الدین یک سال بعد از فتح نیشابور، در سال ۷۷۸ هـ. ق با پیغامی از جانب امیر تیمور گورکانی مواجه شد که «چون میان ما و پدر تو طریقه‌ی دوستی مرعی بود حالا مناسب چنانست که مودت زیاد گردد و بیگانگی به یگانگی پیوندد.» ملک نیز پذیرفت و امیر تیمور، خواهرزاده‌ی خود به نام «سونج قتلغ آغا» دختر شیرین بیک آغا را به ازدواج پیر محمد، فرزند ملک غیاث‌الدین درآورد. (همان، ۳۵؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۳۸۸؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۹: ۲۰۲) اما این دوستی و در واقع فرمانبرداری، زیاد به طول نینجامید و چون تیمور در سال ۷۸۲ هـ. ق عازم فتح خراسان شد، ملک غیاث‌الدین، ساختن دیوار هرات را بهانه قرار داده به حضور وی نرفت. بدین واسطه امیر تیمور به هرات لشکر کشیده، آن جا را تخریب کرد و ملک و پسرانش را در سمرقند، محبوس گردانید. در سال ۷۸۵ هـ. ق به دلیل شورش مردم هرات بر گماشتگان تیموری، به فرمان تیمور، ملک غیاث‌الدین به قتل رسید. (همان، ۲۱۵؛ عبداللطیف قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۹۲)

خواجه‌علی مؤید، بعد از شکست از ملک غیاث‌الدین و از دست دادن نیشابور، تا حد زیادی قدرت خود را از دست رفته می‌دید. وی با خطر و شورش امیرولی نیز مواجه بود که در زمان پهلوان حسن دامغانی، سه نوبت سربداران را شکست داده (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲/۳۲۸؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۳۱۶) و بر بسطام، دامغان، سمنان و هم چنین فیروزکوه تا ری و رستمدر، استیلا یافته بود (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/۴۴۸۷؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۲۱۸). خواجه‌علی

گرچه برای دفع حمله‌ی یکی از شیخیان به نام درویش رکن‌الدین، از امیر ولی کمک گرفته بود، اما اتحاد بین آن دو چندان دوام نیافت و با محاصره سبزوار بدست امیر ولی در سال ۷۸۳ هـ. ق.، خواجه‌علی ناچار شد به امیر تیمور پناه ببرد و چون تیمور در ۷۸۳ هـ. ق. به خراسان آمد، خواجه‌علی در حدود نیشابور به لشکر وی پیوست (یزدی، ۱۳۳۶: ۲۳۸/۱؛ شامی، ۱۳۶۳: ۸۵) و در تمامی یورش‌ها همراه تیمور بود تا این که در ۷۸۸ هـ. ق. «در خرم آباد لرستان زخمی خورده بدان درگذشت و آن فرقه بدو منتهی شدند» (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۲۱؛ و نیز روک: دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۱۷؛ راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۲۰؛ عبداللطیف قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۰۲).

۴ - پیامدهای روابط خصمانه

طبیعی است که روابط و مناسبات عمدتاً خصمانه سربداران و آل‌کرت و تنش‌های سیاسی و نظامی بین آنان، آثار و پیامدهای مخربی برای خود این حکومت‌ها و مردم به دنبال داشت. این تأثیرات گسترده در صورت انسجام و وحدت این حکومت‌های محلی، مجال ظهور و خودنمایی نمی‌یافت و شاید سرنوشت تاریخی ایران را به گونه‌ای دیگر رقم می‌زد. مهم‌ترین پیامدهای مناسبات نه چندان دوستانه و خصمانه این دو حکومت محلی در خراسان یا شرق ایران را این‌گونه می‌توان برشمرد:

۴-۱ - عدم تحقق دولتی شیعی

در محدوده قرن‌های هفتم و هشتم هجری قمری، ایران و سرزمین‌های اسلامی دچار تحول بزرگی بویژه در حوزه مذهبی شد. حمله مغول سرآغاز این تغییر و تحولات بود. هجوم این اقوام به جهان اسلام، دو قدرت شیعی و سنی را برانداخت. خلافت با سابقه عباسی که طلایه دار حاکمیت اهل تسنن بود و قدرت شیعی اسماعیلیه در الموت که می‌رفت به تدریج تبدیل به قدرت بزرگی در منطقه گردد، با این هجوم از میان برداشته شد. با از میان برداشته شدن نماینده اهل سنت یعنی خلافت عباسی در سال ۶۵۴ق که در همه دوره‌های حیات خویش، مانعی بزرگ بر سر راه حرکت‌های شیعی بود، تشیع اثنی عشری رشد قابل توجهی پیدا کرد (۲۲۱: Roemer, ۱۹۸۹ - ۲۲۲؛ ۷۷: Lawrence, ۱۹۹۴: ۷۵۹؛ Spuler, ۲۰۱۱).

بر این اساس سربداران با انگیزه‌ی تشکیل دولت شیعی در خراسان به پا خاستند و اتکاء به مذهب تشیع اثنی‌عشری یکی از ابعاد و جنبه‌های اصلی این حکومت محلی گردید. نفوذ و تقویت مذهب تشیع در خراسان و در میان سربداران، توسط شیخ خلیفه^۱ و شیخ حسن جویری صورت پذیرفت و فعالیت‌های این دو، سازمان درویشان را الهام بخشیده و شکل داد (۴۵۰: Algar, ۲۰۰۶؛ ۴/۳۲۱: Bosworth, ۱۹۹۹). آن‌ها با اتکاء به مذهب تشیع اثنی‌عشری قیام کرده بودند. اما مطالعه‌ی سکه‌های سربداران ما را به سویی دیگر می‌کشاند و در میزان پایبندی امرای سربدار به تشیع دوازده امامی و با غلبه سیاست‌های وقت بر باورهای ایشان به شک و تردید وا می‌دارد. بر این اساس حکومت سربداران به مدت ده سال از سال ۷۴۸ تا ۷۵۸ ق سنی مذهب بود. این نکته از روی سکه هائی که با ذکر تاریخ ضرب شده اند، روشن و مشخص گردیده است؛ یعنی نام چهار خلیفه بر روی آن آمده و حتی در بسیاری از آن‌ها نام طغاتی‌مور نیز حک شده است. اما پس از این سال در تمامی سکه‌های ضرب شده تعبیر «علی ولی الله» و اسامی دوازده امام ضرب شده است (اسمیت، ۱۳۶۱: ۸۳). روشن است که پیش از سال ۷۵۹ ق نیز امیران سربداری بر مذهب شیعه‌ی امامیه بوده اند و اگر در این باره کم تر اصراری می‌شده به ضرورت مسائل سیاسی و قدرت آل کرت و طغاتی‌مور و هم چنین از روی تقیه بوده است (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۸۱/۳). اما عامه‌ی مردم در قلمرو سربداران عمدتاً بر مذهب شیعه بوده اند. مردم سبزوار اکثر شیعه مذهب بودند و مردم اصلی نیشابور اکثر سنی، ولی بواسطه‌ی حکمران شیعی خود اظهار تشیع می‌کردند (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۴۳۷/۱).

بنابراین رهبران مذهبی (شیخیان) با جهت‌گیری مذهبی آشکارشان، صادقانه در پی پیشبرد عقاید رادیکال شیعی و نهایتاً ایجاد نوعی دولت شیعی و تئوکراتیک بودند. آنان برای تحقق این امر به مناطق مختلف به هجرت می‌پرداختند و با تبلیغ تعالیم خود مریدان و پیروان زیادی به دست می‌آوردند و با آماده سازی زمینه فکری و عقیدتی جامعه، راه را برای رهبران سیاسی (سربداران) هموار می‌نمودند. این در حالی بود که سایر حکومت‌های محلی خراسان بویژه آل کرت از حامیان مذهب تسنن به شمار می‌رفتند. خراسان به گونه‌ای خاص پیروان دو

۱. یکی از شیوخ صوفیه مازندران که به عنوان رهبر فکری سربداران در صحنه‌ی حیات سیاسی این حکومت مطرح می‌گردد.

مذهب شیعه و سنی را در خود جای داده بود؛ غرب آن بر مذهب تشیع و شرق آن بر مذهب تسنن بوده و در مقابل سبزواری به عنوان پایگاه تشیع، هرات پایگاه تسنن در خراسان به شمار می‌آمد (۱۴۶: ۲۰۰۵، Garthwaite). بنابراین این تفاوت و تباین مذهبی برای سرداران در راستای تشکیل دولتی شیعی حتی در خراسان مشکل‌آفرین بود و منجر به بروز یک رشته مبارزات سیاسی و نظامی بین این حکومت‌های محلی شد. این مناسبات خصمانه و به تبع آن ظهور امیر تیمور گورکانی منجر به زوال و سقوط حکومت سرداران شد و به سبب این امر، تشیع اثنی‌عشری پشتوانه‌ی سیاسی خود را در خراسان از دست داده و در گسترش آن خلل ایجاد شد. در نتیجه با عنایت به اتکاء حکومت سرداران به تشیع اثنی‌عشری، تشکیل دولتی شیعی فراگیر نه تنها در ایران بلکه در خراسان نیز تحقق نیافت و این موضوع به دوره‌ی صفویه موکول شد.

۴-۲- غلبه تیمور

امیر تیمور گورکانی پس از آن که بر سرزمین ماوراءالنهر و حوزه‌ی متصرفات اولوس جغتای و جوجی غلبه یافت، در اثر روح جهانگیری که در او وجود داشت^۱ و با توجه به این که اوضاع ایران و بویژه خراسان را آشفته و این کشور را تجزیه شده می‌دید، به قصد تصرف سرزمین‌های شرقی و در سه نوبت به ایران لشکر کشید. امیر تیمور در لشکرکشی‌های خود به خراسان در سال‌های ۷۸۲، ۷۸۴ و ۷۸۵ ق موفق بود و با مشکل زیادی روبرو نشد؛ در واقع آن چه که به او در این راه کمک می‌کرد و موجب سهولت در پیشروی وی در خراسان می‌شد، عدم وجود حکومتی متمرکز و نیرومند در این منطقه بود. اختلاف و نزاع بین آل کرت و سرداران و متعاقباً عدم اتحاد آن‌ها، زمینه‌ای بود تا تیمور هر یک از این حکومت‌های محلی را به راحتی و جداگانه از میان بردارد. علاوه بر این، خراسان از منظر وسعت، زیرساخت‌های اقتصادی و موقعیت جغرافیایی دارای اهمیتی استراتژیک و تاریخی بود و دروازه ورود به ایران برای فتح

۱. «از السنه و افواه استماع افتاده که بر زبان همت عالی نهمت آن حضرت بسیار گذشتی که عرطه ربع مسکون در خور آن نیست که آنرا دو پادشاه باشد» (یزدی، ۱۳۳۶: ۱/۲۲۵).

سایر قسمت‌های این سرزمین محسوب می‌شد (۲۸۳: ۱۹۸۵ Spuler - ۲۸۵؛ ۱۹۸۹ Manz, ۱).
(۱).

تیمور پیرو برنامه و هدف خود برای حمله به خراسان و در برخورد با حکومت‌های محلی شرق ایران در آغاز متوجه آل کرت شد. وی در سال ۷۸۱ق رسولی نزد ملک غیاث‌الدین کُرت (۷۷۱ - ۷۸۵ ق) به هرات فرستاد و خواستار حضور وی در قوریلتهای امرا گردید اما ملک غیاث‌الدین در رفتن به حضور تیمور و شرکت در قوریلتهای او تعلق ورزید (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۱۱۵/۳). بدین ترتیب تیمور در حمله به هرات و در واقع حمله به خراسان مصمم گردید. در سال ۷۸۲ق اوضاع خراسان سخت مغشوش بود و آل کرت و سرداران در آن ناحیه به کُرت و فرّ مشغول بودند. تیمور این وضع پریشان را برای تسخیر خراسان بسیار مناسب دید و چون دیگر از خوارزم وحشتی نداشت، در اول تابستان ۷۸۲ق پسر چهارده ساله‌ی خود میرانشاه را با پنجاه قشون روانه‌ی خراسان نمود و خود نیز به ایشان پیوست (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۵۵۶/۲).

ملوک الطوایفی و پراکندگی سیاسی در خراسان و به عبارت دیگر عدم وجود حکومتی واحد و نیرومند، فرصت مناسبی برای تیمور فراهم آورد تا بدون برخورد با مانعی بزرگ و سرسخت در حملات سه گانه‌ی خود به این منطقه کامیاب باشد. به نظر می‌رسد تیمور بهترین زمان را برای یورش به خراسان انتخاب کرده بود؛ از سوئی از وحدت ارضی و مرزهای مشخص سیاسی خبری نبود و از طرف دیگر حکومت‌های محلی خراسان وضعیت مناسبی نداشتند و دوران زوال و سقوط خود را سپری می‌کردند؛ به عبارت دیگر هیچ یک از این حکومت‌های محلی در این شرایط و اوضاع آشفته به تنهایی نیز توان مقابله و ایستادگی در برابر خطر تیمور را نداشتند. حکومت‌های محلی خراسان نه تنها به فکر اتحادی هرچند موقت و کوتاه مدت در برابر یورش بیگانه نبودند بلکه نفرت این حکومت‌ها از یکدیگر به حدی بود که پیوستن به تیمور برای حفظ قدرت خود و تضعیف دیگری را بر این اتحاد ترجیح می‌دادند؛ تا جائی که تیمور در سال ۷۸۴ق و در دومین سفر نظامی خود، به دعوت خواجه‌علی مؤید آخرین امیر سرداری (۷۶۶ - ۷۸۸ق) متوجه خراسان شد. خواجه‌علی که موقعیت خود را در برابر طغاتی‌موریه و جانی قربانی‌ها در خطر می‌دید قاصدی نزد تیمور فرستاد که «علی بیک جانی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزواری دارند» (یزدی، ۱۳۳۶: ۲۴۳/۱).

بدین ترتیب حکومت‌های محلی خراسان، خود بهترین فرصت را در اختیار تیمور قرار دادند تا وی هر یک از آن‌ها را به راحتی و جداگانه از میان بردارد. تیمور در لشکرکشی‌های خود به خراسان، حکومت آل‌کرت را از بین برد (حافظ ابرو، ۱۳۸۹: ۲۱۸). همچنین با فتح قلعه‌ی کلات، تمام ایل و اولوس جانی قربانی را به سمرقند کوچانید (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۳۳/۳). سربداران نیز همان گونه که ذکر گردید با پیوستن خواجه‌علی به تیمور و نهایتاً کشته شدن وی در سال ۷۸۸ ق منقرض گشتند.

۴ - ۳ - نابسامانی اوضاع اقتصادی - اجتماعی

یکی دیگر از آثار و پیامدهای شوم روابط و مناسبات خصمانه‌ی حکومت‌های محلی خراسان در دوران فترت، آشفتگی وضع زندگی اجتماعی مردم و رکود و بی‌رونقی اقتصادی بود. طبیعی است که تنش‌ها و نزاع‌های بین این حکومت‌های محلی، غارت شهرها و همچنین قتل عام وحشیانه مردم را در پی داشت (Subtelny, ۱۹۹۷: ۱۳۲).

از اثرات اصلی و مستقیم این یورش‌ها و جنگ‌های خانمان برانداز، قتل عام‌ها و کاهش جمعیت بود؛ نیروی انسانی و جمعیت شهری و روستایی که می‌توانست عامل اصلی تولید و پیشرفت اقتصادی باشد. البته این کاهش جمعیت با عنایت به یورش‌های پیشین بویژه هجوم وحشیانه مغول و پس از آن حمله تیمور، بیشتر خودنمایی می‌کند. با این وجود نمی‌توان از آشفتگی و نابسامانی عصر فترت و تلفات انسانی ناشی از آن بویژه در خراسان به سادگی گذر کرد. بزرگ‌ترین و شدیدترین جنگ این دوره، نبرد زاوه در سال ۷۴۳ ق بین سربداران و آل‌کرت بود. در جریان این نبرد عده‌ی زیادی از طرفین کشته شدند. در ابتدا سربداران که در آستانه‌ی پیروزی قرار گرفته بودند، بسیاری از هرویان را به قتل رساندند: «ملک معزالدین حسین لشکر خود را به تمام دهجات کرده بود و هر ده دهجه را به امیری باز بسته بود که امیر صد باشد و هر ده صده را امیر هزاری معین گردانیده بعد از آنکه - حق سبحانه و تعالی - او را نصرت داد و ظفر بخشید احتیاط بسیار کردند هیچ دهجه‌ای نیافتند که از ایشان کسی کشته نشده بود و از بعضی دهجات هیچ باقی نمانده بود» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۴۲/۱؛ غفاری، ۱۴۰۴: ۲۹۶). اما این وضعیت تنها به آل‌کرت اختصاص نداشت و سربداران نیز بسیاری از نیروهای خود را از دست دادند؛ چنانکه ملک حسین (۷۳۲ - ۷۷۱ ق) بعد از پیروزی در جنگ، عده‌ی زیادی از آنان را به

هلاکت رساند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۳۶۰) و به گزارشی دیگر ملک حسین «به اتفاق امرا و بزرگان غذا می‌خورد و دیگران اسرا را گردن می‌زدند» (ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۱/۴۳۶). اولیاءالله آملی در «تاریخ روپان» تعداد کشتگان جنگ زاوه را هفت هزار نفر می‌داند (آملی، ۱۳۴۸: ۱۸۲).

از سوئی با یورش تیمور به خراسان و زمینه‌های مناسب کشورگشایی‌های وی، روند کشتارها و کاهش جمعیت تداوم یافت. امیر تیمور گورکانی در سال ۷۸۵ق به دلیل شورش مردم هرات بر گماشتگانش به این شهر هجوم برد. در جریان این واقعه چنان قتل و کشتاری روی داد که «در بازارها و کوچه‌ها مردگان بر زبر یکدیگر افتاده و متعفن گشته هیچکس را مجال تجهیز و تکفین نبود و خلائق اکثر جلا شدند و از زن و فرزند جدا افتادند» (حافظ ابرو، ۱۳۸۹: ۲۱۶). تیمور پس از کشتار هرات به سبب یاغی‌گری شیخ داوود سبزواری که به حکم وی بر سبزواری حکومت می‌راند به این شهر یورش برد. در جریان تصرف سبزواری، نزدیک به دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت دیگر متمردان گردد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۴۳۵). لشکریان تیموری در جریان حمله به اسفراین نیز جمع کثیری را به هلاکت رسانده، شهر را با خاک یکسان نمودند^۱ (یزدی، ۱۳۳۶: ۱/۲۳۸) و نهایتاً ویرانی و کشتار اسفزار که تیمور را در خشونت «نمونه» قرار داد (همان: ۲۳۹؛ ۵۳: Manz, ۱۹۹۷).

از دیگر نتایج و پیامدهای این تنش‌ها و قتل و غارت‌ها، سقوط هنجارهای اخلاقی و گسترش ناهنجاری‌های اجتماعی بود. خواجه شمس‌الدین علی سردار که در سال ۷۴۹ق به امارت رسید، برای مبارزه با مفاسد جامعه تلاش بسیاری کرد: «هر که را دانست که ماده فتنه و فساد است از ساحت مملکت خویش دور گردانید و ضبط او به جایی رسید که در زمان دولت خود پانصد فاحشه را در چاه انداخت و از مهابت او هیچ کس را یارای آن نبود که نام بنگ و شراب بر سر زبان راند» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۳۶۳؛ و نیز ر.ک: Mahendrarajah, ۲۰۱۲: ۳۸۳). خواجه‌علی مؤید «با آنکه بنگ و شراب نمی‌خورد اما مردم خود را از آن کار باز نمی‌داشت و اکثر ملازمان او به شراب و شاهد و بزم آرایی اشتغال می‌نمودند» (میرخواند،

۱. «چو قهر سپاهش درآورد دست

همه خلق شد کشته و شهر پشت

حصار و بیوت و مساکن نماند

به جز نامی از اسفراین نماند» (یزدی، ۱۳۳۶: ۱/۲۳۸-۲۳۹).

۱۳۸۰: ۴۵۲۴/۵). آنچه از این عبارات برداشت می‌شود، مسأله عمومیت فساد است که در این زمان در جامعه خراسان وجود داشته است و تعداد فواحشی که شمس‌الدین‌علی زنده به گور کرد، مؤید این گفته می‌باشد. بررسی منابع تاریخی و ادبی این عهد تا حدی شمایی از گستره این فساد را به دست می‌دهد (آژند، ۱۳۶۳: ۱۷۰).

به رغم اینکه جنگ‌های این دوره بین حکومت‌های محلی بیشتر در بیرون از شهرها و روستاها به وقوع می‌پیوست و ویرانی شهرها به وخامت ویرانی آن در جریان حمله‌ی مغول نرسید، اختلاف و کشاکش میان امیران محلی و دست به دست شدن بلاد در میان آنان، خرابی شهرها و قحطی و فقر را نیز به دنبال داشت. ابن بطوطه از بلخ و مرو به عنوان دو شهر ویران خراسان یاد می‌کند (ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۴۳۳/۱). به گزارش اسفزاری «در بلاد خراسان خصوصاً در هرات و اسفزار، از قتل و غارت [و تعذیب و تعریک و اسرت] و ویرانی مواضع و پریشانی خلاق در هیچ زمان و مکان - الاماشاله - وقوع نیافته باشد» (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۴۴/۲ - ۴۵). در جریان حمله‌ی تیمور به هرات در سال ۷۸۵ق «خرابی هرات به غایتی رسید که در مجموع شهر یک در دکان نماند» (حافظ ابرو، ۱۳۸۹: ۲۱۶). فشار بر مردم و اخاذی از ایشان در میان این هرج و مرجها و جدال‌ها امری عادی به شمار می‌آمد و مردم شهرها و روستاها از غارت و چپاول و تجاوز لشکریان و برخی از امیران فئودال سخت زیان دیدند (پتروشفسکی، ۱۳۵۱: ۷). عبیدزاکانی که آشکارا و گاه با کنایه از نظام اجتماعی روزگار عیب جویی می‌کند به خوبی از نابسامانی عصر خود پرده برمی‌دارد:

«زین ملک، امن و شادی و راحت چنان برفت که از هیچ جایش نشانی نمی‌رسد
از بهر قحط و فتنه قرانها بسی رسید از بهر امن و عیش قرانی نمی‌رسد»

(زاکانی، ۱۳۸۳: ۲۱۴).

تیرگی افق سیاسی و عدم ثبات آن و ادامه‌ی نبردها و نزاعها، رکود و سقوط اقتصادی را نیز به همراه داشت؛ بویژه اینکه کشاورزی و زراعت با ضعف کارآیی سیستم‌های آبیاری آسیب زیادی می‌دید و مزارع به سبب عدم امنیت و اعزام بخشی از نیروی کار به جنگ زیر کشت نمی‌رفت. ملک غیاث‌الدین گرت در جریان حمله به نیشابور (در زمان خواجه‌علی مؤید) آن اندازه خرابی به بار آورد که اکثر باغات و عمارات و کاریزها از بین رفتند و حتی «درختان جوز صدساله از بیخ و بن برکنند» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۷۲۶/۴). حافظ ابرو در «تاریخ سلاطین

کرت» اوضاع خراسان بویژه وضع کشاورزی و راه‌ها را در زمان حمله تیمور به خوبی گزارش می‌دهد: «آنچه در آن ایام در بلاد خراسان عموماً و بر اهالی هرات خصوصاً از فتنه و فساد و تشویش خلائق و اختلال حال عباد و انقطاع امداد فلاح و رشاد و قتل غارت و اسر ظاهر شد، بدان واسطه قری و مزارع خراب و بایر گشت و خلائق به کلی مستأصل شدند و طرق و سبل مسدود گشت» (حافظ ابرو، ۱۳۸۹: ۲۱۶).

ملوک الطوائفی و تیرگی روابط در میان دولت‌های محلی علاوه بر اینکه ویرانی مزارع و اراضی زیر کشت را به همراه داشت، سبب مسدود شدن راه‌ها و عدم امنیت در جاده‌های تجاری می‌شد و تجارت را راکد و تجار را ورشکست می‌ساخت. در نتیجه‌ی آبادی و امنیت راه‌ها و دقت ایلخانان در دایر و مأمون نگاه داشتن آنها، ممالک ایلخانی مخصوصاً از دوره غازان خان به بعد مرکز تجارت و داد و ستد مهمی گردید و تا اواخر حکومت ایلخانان، راه‌ها امن و قوافل در رفت‌وآمد بودند و تجارت رونقی به سزا داشت اما با مرگ ابوسعید و آغاز دوران فترت، ایران و بویژه آذربایجان دچار انقلاب و ناامنی شد و راه‌های تجاری مسدود گردید (Meri, ۲۰۰۶: ۱/۳۸۳). برای مثال و در زمان پهلوان حسن دامغانی (۷۶۲ - ۷۶۶ق) گروهی از تاجران و بزرگان یزد که کالا و پارچه به خراسان می‌آوردند، در نزدیکی قلعه دستجردان، مورد غارت کوتوال قلعه قرار گرفتند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۲۲/۵). بنابراین امنیت و آرامش یعنی زیرساخت اصلی رونق اقتصادی که بواسطه‌ی آن زراعت و تجارت بتواند رونق پیدا کند وجود نداشت. ولایت حاصلخیز خراسان ظرفیت‌های بالقوه نیرومندی برای احیای کشاورزی و زراعت در خود داشت؛ به عنوان نمونه، نیشابور چه پیش و چه بعد از یورش‌های مغولان بواسطه‌ی اقتصاد توانمند این منطقه، «دمشق کوچک» خوانده می‌شد (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۰۵؛ ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۴۴۲/۱).

با عنایت به تولید کالاها و محصولات چو ابریشم و پنبه در خراسان، تجارت و بازرگانی می‌توانست یکی از مهم‌ترین منابع تأمین‌کننده نیازهای مالی دولت باشد و دولت می‌توانست برای تنظیم روابط تجاری به تعمیر راه‌ها و تسهیل کار تاجران و مسافران بپردازد. البته لازمه چنین رونق اقتصادی وجود دولتی متمرکز و نیرومند بود که با واقعیات عصر فترت و ایران آن زمان سازگاری نداشت. با توجه به دورنمای سیاسی و اجتماعی ایران و خراسان در سده‌ی هشتم هجری، نباید رفاه و بهبود اوضاع اجتماعی را انتظار داشت. دست به دست شدن

شهرها و بی‌ثباتی سیاسی، نابسامانی‌های اجتماعی را به همراه داشت. بر این اساس در حیطه‌ی اقتصاد و امور مالی، هرج و مرج و خودکامگی حکمرانان محلی، پیامدی جز خرابی و ویرانی، کاهش جمعیت، فروپاشی کشاورزی و نیروهای مولد جامعه، زوال تجارت و فروریزی امور مالی و خطوط اقتصادی نداشت. حرفه‌ها و پیشه‌ها رونق خود را از دست دادند و صاحبان حرف از شهر و دیار خود آواره شدند. این هرج و مرج و تداوم فتنه‌ها، اوضاع خراسان و سراسر ایران را چنان در هم ریخت که دیگر دوران آرامشی نظیر عصر غزانی به دست نیامد.

۵ - نتیجه‌گیری

درون مایه و جوهره‌ی اصلی قیام سربداران در سبزوار، مذهب تشیع اثنی‌عشری بود و رقیب و دشمن اصلی آن‌ها دولت همجوار و سنی مذهب آل‌کرت در هرات بود. همجواری و در کنار آن توسعه ارضی و گسترش قلمرو، تفاوت مذهبی، علل و انگیزه‌های اقتصادی، روابط غالباً خصمانه و تنش‌های سیاسی - مذهبی بین دو طرف را به دنبال داشت. هر چند تاثیر این عوامل بر روابط دو سویه را نمی‌توان یکسان انگاشت و بسته به شرایط و اوضاع و احوال متفاوت بود. از این‌رو برخی عوامل تأثیرگذار در مناسبات این دو حکومت محلی خراسان را باید اصلی و برخی فرعی به شمار آورد. درگیری‌ها و روابط خصمانه سربداران و آل‌کرت نهایتاً منجر به ضعف و در نتیجه زوال و سقوط طرفین شد و در کنار این مناسبات خصمانه آشفتگی اوضاع اقتصادی و اجتماعی که توأم با سوختن‌ها، کشتن‌ها و ویرانی‌ها بود را سبب می‌شد و زوال کشاورزی، تجارت و فروریزی خطوط اقتصادی از اثرات و پیامدهای اصلی آن به شمار می‌آمد. همچنین پراکندگی سیاسی و اختلافات و آشفتگی‌ها، عدم تحقق وحدت سیاسی و عدم شکل‌گیری دولت فراگیر شیعی در ایران را به دنبال داشت. از این رو این شرایط زمینه را برای ظهور امیر تیمور گورکانی و تشکیل حکومت واحد و متمرکز هر چند مستعجل در سراسر ایران بعد از حدود نیم قرن آشفتگی و به عبارت دیگر پس از عصر فترت، فراهم آورد.

منابع

۱. آژند، یعقوب، **قیام شیعی سربداران**، تهران، گستره، ۱۳۶۳.
۲. ابن بطوطه، **سفرنامه**، ج ۱، ترجمه محمدعلی موحد، علمی فرهنگی، ۱۳۶۱.
۳. ابن حوقل، **سفرنامه**، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۴. ابن عربشاه، احمد بن محمد، **زندگی شگفت آور تیمور**، ترجمه محمدعلی نجاتی، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۵. اسفزاری، معین‌الدین محمد، **روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات**، ج ۱ و ۲، تصحیح و حواشی سید محمدکاظم امام، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
۶. اسمیت، جان ماسون، **خروج و عروج سربداران**، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران، واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی، ۱۳۶۱.
۷. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، **مسالک و ممالک**، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
۸. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، **اژدهای هفت سر**، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۹. باسورث، ادmond کلیفورد، **سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاهشماری و تبارشناسی**، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز باستان شناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱.
۱۰. بدلیسی، شرف‌خان بن شمس‌الدین، **شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)**، ج ۲، به اهتمام ولادیمیر زرنوف، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.
۱۱. بکران، محمد بن نجیب، **جهان نامه**، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران، کتابخانه سینا، ۱۳۴۲.
۱۲. بهار، محمد تقی، **دیوان اشعار**، ج ۱، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۴.
۱۳. پطروشفسکی، ای‌اچ، **نهضت سربداران خراسان**، ترجمه‌ی کریم کشاورز، پیام، ۱۳۵۱.
۱۴. تتوی، قاضی احمد، **تاریخ الفی**، ج ۷، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.

۱۵. جعفریان، رسول، **تاریخ ایران اسلامی**، ج ۳، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه‌ی معاصر، ۱۳۸۱.
۱۶. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله، **تاریخ سلاطین کرت**، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۹.
۱۷. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله، **جغرافیا**، به کوشش مابل هروی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۱۸. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله، **زبدۃ التواریخ**، ج ۱، با مقدمه و تصحیح سید کمال حاج سیدجوادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۹. حقیقت، عبدالرفیع، **تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبش‌های ایرانیان در قرن هشتم هجری**، تهران، کومش، ۱۳۷۴.
۲۰. خلعتبری، اللهیار، ناصری‌راد، مصطفی، «**ماهیت سیاسی حضور شاعران در دربار غزنویان**»، پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، شماره ۳۸، ۱۳۸۲.
۲۱. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام، **تاریخ حبیب‌السیر**، با مقدمه جلال‌الدین همائی، زیرنظر محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳.
۲۲. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام، **مآثرالملوک**، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، رسا، ۱۳۷۲.
۲۳. راقم سمرقندی، میرسید شریف، **تاریخ راقم**، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۰.
۲۴. روحانی، سیدکاظم، «**تحلیلی بر نهضت سربداران**» در مجله‌ی کیهان اندیشه، شماره ۲۷، آذر و دی ۱۳۶۸.
۲۵. رویمر، ه.ر، «**سربداران و رقیبان‌شان**»، پژوهش از دانشگاه کمبریج، ترجمه‌ی یعقوب آرژند، جامی، ۱۳۷۹.
۲۶. زاکانی، عبید، **کلیات عبید زاکانی**، تصحیح پرویز اتابکی، تهران زوار، ۱۳۸۳.
۲۷. سمرقندی، دولت‌شاه، **تذکرۃ الشعراء**، به همت محمد رضانی، پدیده خاور، ۱۳۶۶.

۲۸. سمرقندی، دولت‌شاه، **تصحیح محمد عباسی**، تهران، کتابفروشی بارانی، ۱۳۳۷.
۲۹. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، **مطلع سعدین و مجمع بحرین**، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
۳۰. شامی، نظام‌الدین، **ظفرنامه**، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی، بامداد، ۱۳۶۳.
۳۱. شبانکاره‌ای، محمدبن‌علی بن محمد، **مجمع الانساب**، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۳۲. شوشتری، قاضی نورالله، **مجالس المومنین**، تصحیح سیداحمدعبد منافی، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۴.
۳۳. غفاری، قاضی احمد، **تاریخ جهان آرا**، به همت مجتبی مینوی، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳.
۳۴. غفاری، قاضی احمد، **تاریخ نگارستان**، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، کتابفروشی حافظ، ۱۴۰۴ ه.ق.
۳۵. فریومدی، ابن‌یمین، **دیوان اشعار**، تصحیح حسینعلی باستانی راد، کتابخانه‌ی سنایی، ۱۳۴۴.
۳۶. فصیح خوافی، احمدبن جلال‌الدین محمد، **مجموع فصیحی**، ج ۳، تصحیح و تحشیه‌ی محمود فرخ، کتابفروشی باستان، ۱۳۳۹.
۳۷. قزوینی، زکریابن محمد بن محمود، **آثار البلاد و اخبار العباد**، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، موسسه علمی اندیشه جوان، ۱۳۶۶.
۳۸. قزوینی، یحیی بن عبداللطیف، **لب التواریخ**، بنیاد و گویا، ۱۳۶۳.
۳۹. کلاویخو، **سفرنامه**، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
۴۰. گیلانی، ملا شیخ علی، **تاریخ مازندران**، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۴۱. لسترنج، گای، **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**، ترجمه محمود عرفان، علمی فرهنگی، ۱۳۸۶.

۴۲. مرعشی، سیدظهیرالدین بن سید نصیرالدین، **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**، تصحیح محمد حسین تسبیحی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵.
۴۳. مستوفی، حمدالله بن ابی بکر بن محمد، **نزهة القلوب**، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانه‌ی طهوری، ۱۳۳۶.
۴۴. مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد، **احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم**، ترجمه علینقی منزوی، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
۴۵. میرخواند، محمدبن خاوند شاه، **تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک والخلفا**، جلد ۴ و ۵، تصحیح و تحشیه‌ی جمشید کیان فر، اساطیر، ۱۳۸۰.
۴۶. هروی، سیف بن محمد، **پیراسته تاریخ نامه هرات**، تصحیح محمد آصف فکرت، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱.
۴۷. یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله، **معجم البلدان**، ج ۵، بیروت، دار صادر، طه الثانیه، ۱۹۹۵م.
۴۸. یزدی، شرف‌الدین علی، **ظفرنامه**، ج ۱، تصحیح محمد عباسی، تهران، شرکت سهامی چاپ رنگین، ۱۳۳۶.
۴۹. Algar, Hamid, "Iran ix. Religions in Iran, Islam in Iran, Mongol and Timurid Periods", *Encyclopedia Iranica*, volI, New York, fack, pp.۴۴۹ - ۴۵۶, ۲۰۰۶.
۵۰. Bosworth, Asimov, *History of civilizations of central Asia*, Volume Iv, Motilal banarsidass publ, Unesco multiple history series, ۱۹۹۹.
۵۱. Garthwaite, Gener, *The Persians: pepoles of Asia*, Wiley - Blackwell, Oxford, ۲۰۰۵.
۵۲. Lawrence G. Potter, "Sufis and Sultans in post-Mongol Iran", *Iranian Studies*, ۲۷:۱ - ۴, ۷۷ - ۱۰۲, ۱۹۹۴.
۵۳. Mahendrarajah, Shivan, "The Sarbadars of Sabzavar: Re - Examining Their 'Shi'a' Roots and Alleged Goal to 'Destroy Khurasanian Sunnism'", *Journal of Shi'a Islamic Studies*, Volume ۵, Issue ۴, pp. ۳۷۹ - ۴۰۲, ۲۰۱۲.

۵۴. Manz, Beatrice Forbes, Military manpower in late Mongol and Timurid Iran, Cahiers d'Asie central, 3/4, pp. ۴۳ - ۵۵, ۱۹۹۷.
۵۵. Manz, Beatrice Forbes, The rise and rule of Tamerlane, Cambridge University press, New York, ۱۹۸۹.
۵۶. Meri, Josef.w, Medieval Islamic Civilization, volume ۱, Routledge, New York, London, ۲۰۰۶.
۵۷. Roemer, H.R, Persian auf dem Weg in Die Neuzeit Iranische Geschichte von ۱۳۵۰ - ۱۷۵۰, Beirut, ۱۹۸۹.
۵۸. Spuler, "Al - e Kart", Encyclopedia Iranica, VoI .London and New York, Luzac and Co. Press. pp. ۷۵۸ - ۷۶۰, ۲۰۱۱.
۵۹. Spuler, Die Mongol in Iran, E.J. Brill - Leiden, ۱۹۸۵.
۶۰. Subtelny, Maria.E, (۲۰۱۱), Economy vi in the Timurid period, Encyclopedia Iranica, voI, New York, fack, pp. ۱۳۲ - ۱۳۳

